

علم أصول الفقه

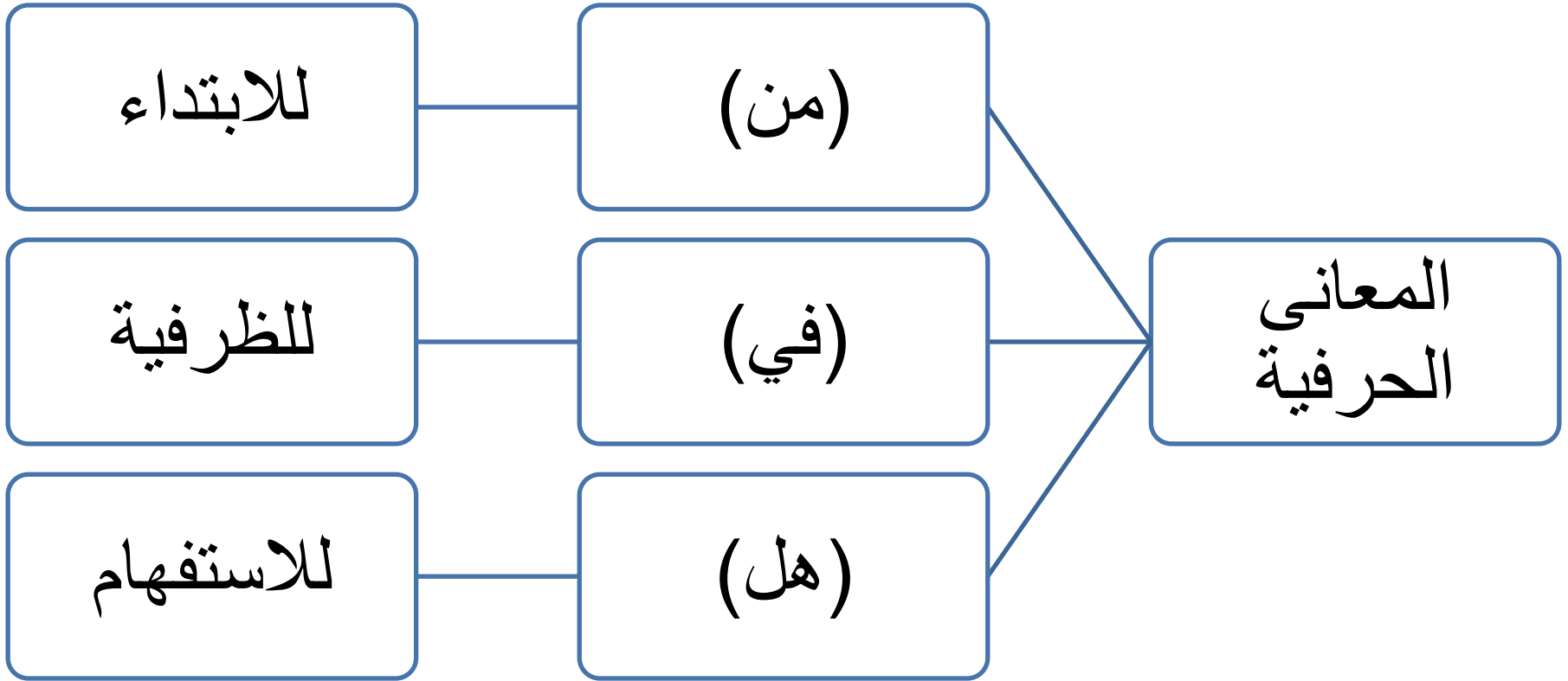
٣١

مباحث الفاظ ٣٠-٨-٩٤

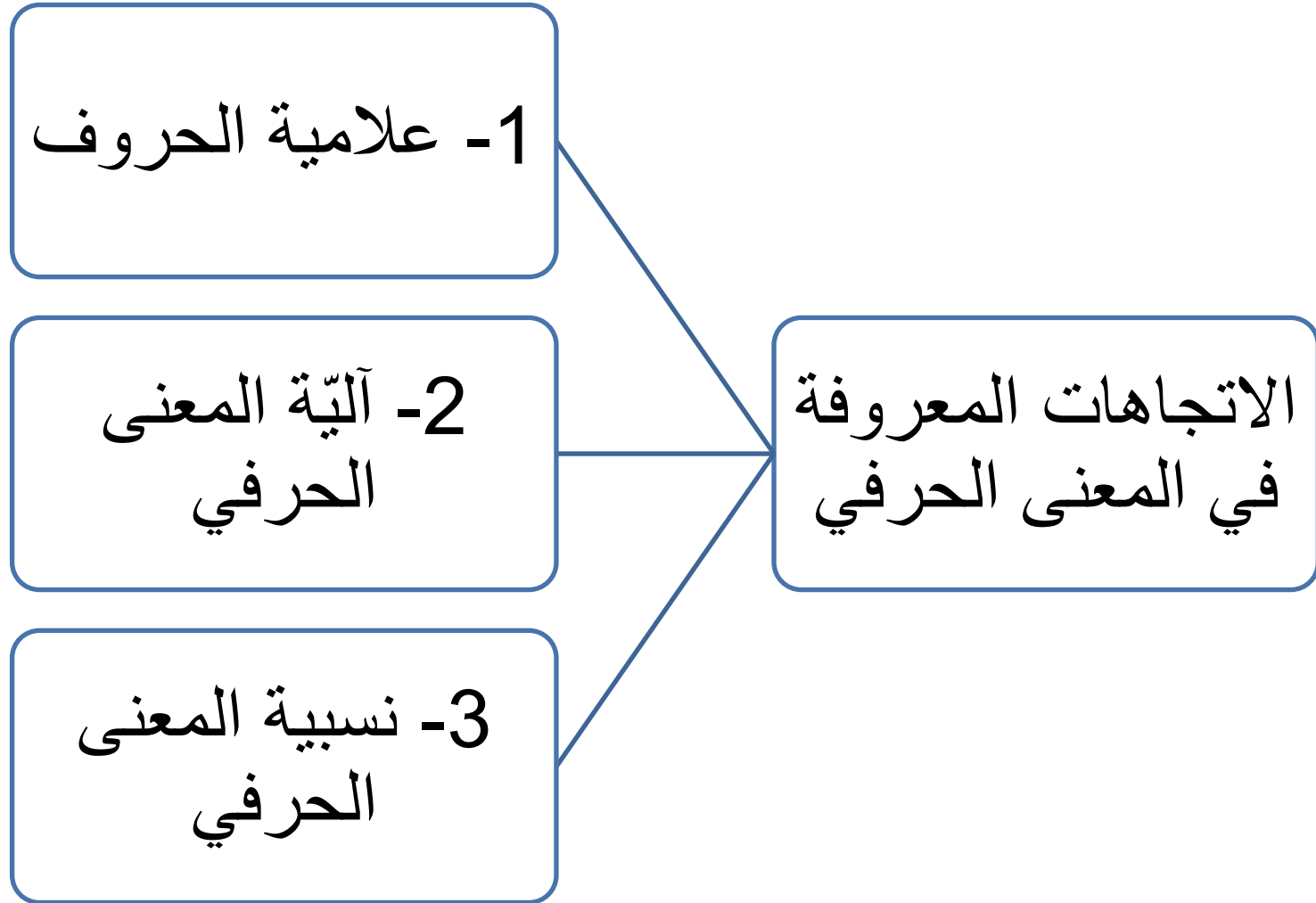
دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

۲- تفاوت کار اصولی و لغوی در بحث الفاظ

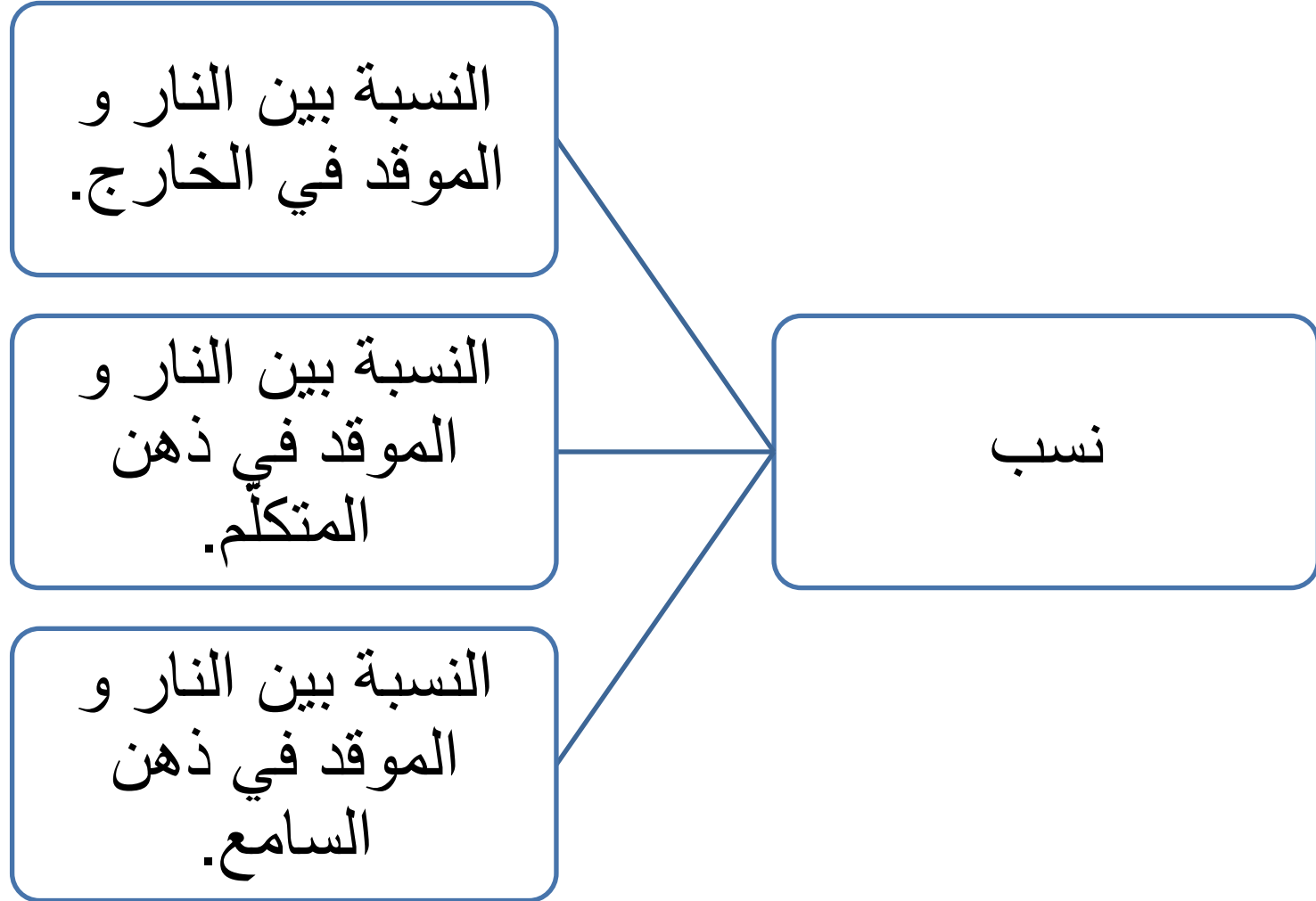




- واقع الفرق بين المعاني الحرفية و المعاني الاسمية



٣- نسبة المعنى الحرفي



٣- نسبة المعنى الحرفي

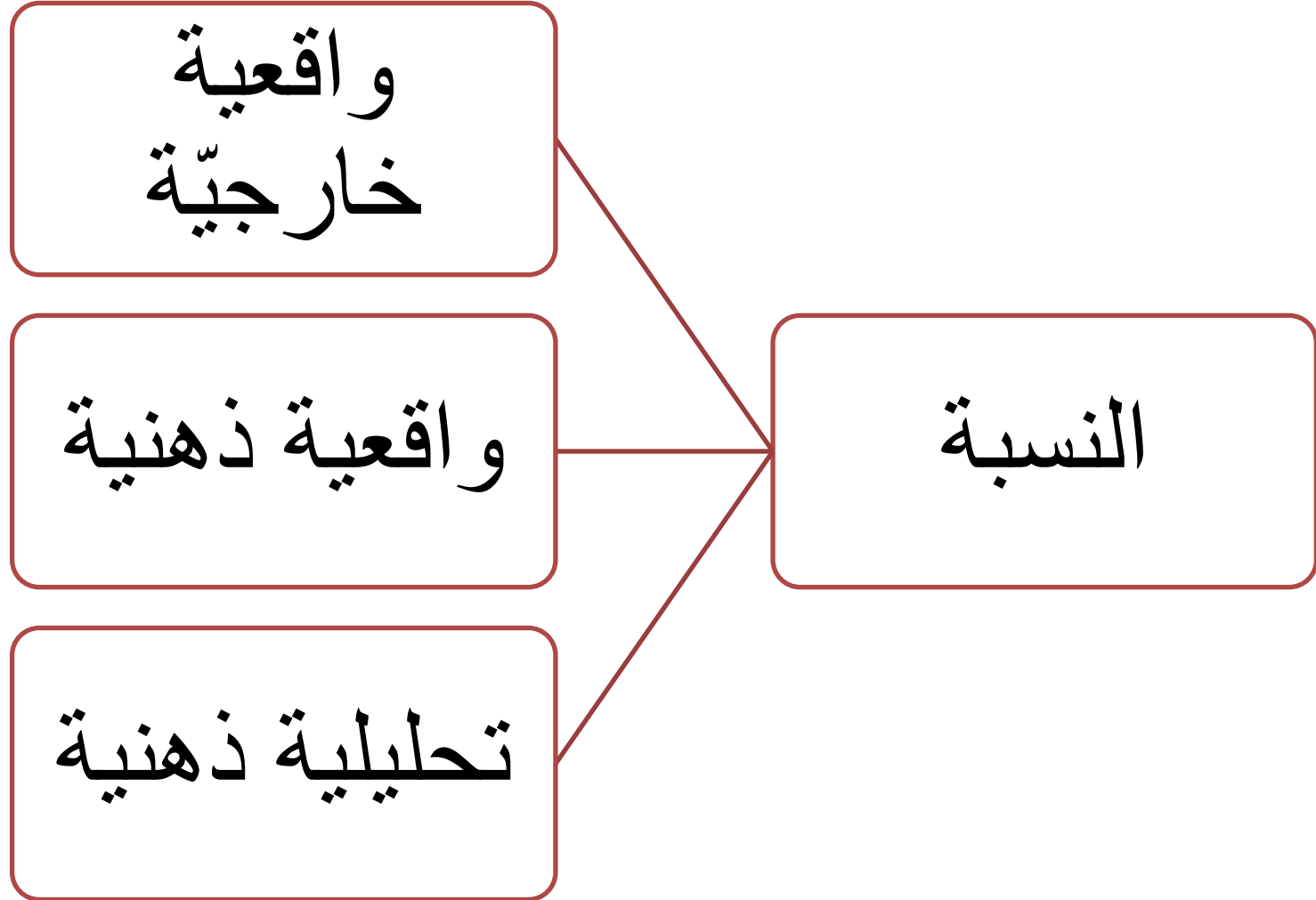
3- نسبة المعنى الحرفي (التمييز الذاتي بين معاني الحروف و الأسماء)

المعنى الاسمي
سنخ معنى
يحصل الغرض
من إحضاره في
الذهن بالنظر
التصوري الأولي
و إن كان مغايراً
له بالنظر
التصديقي، و
المعنى الحرفي
سنخ مفهوم لا
يحصل الغرض
من إحضاره في
الذهن إلا بأن
يكون عين حقيقته
بالنظر
التصديقي.

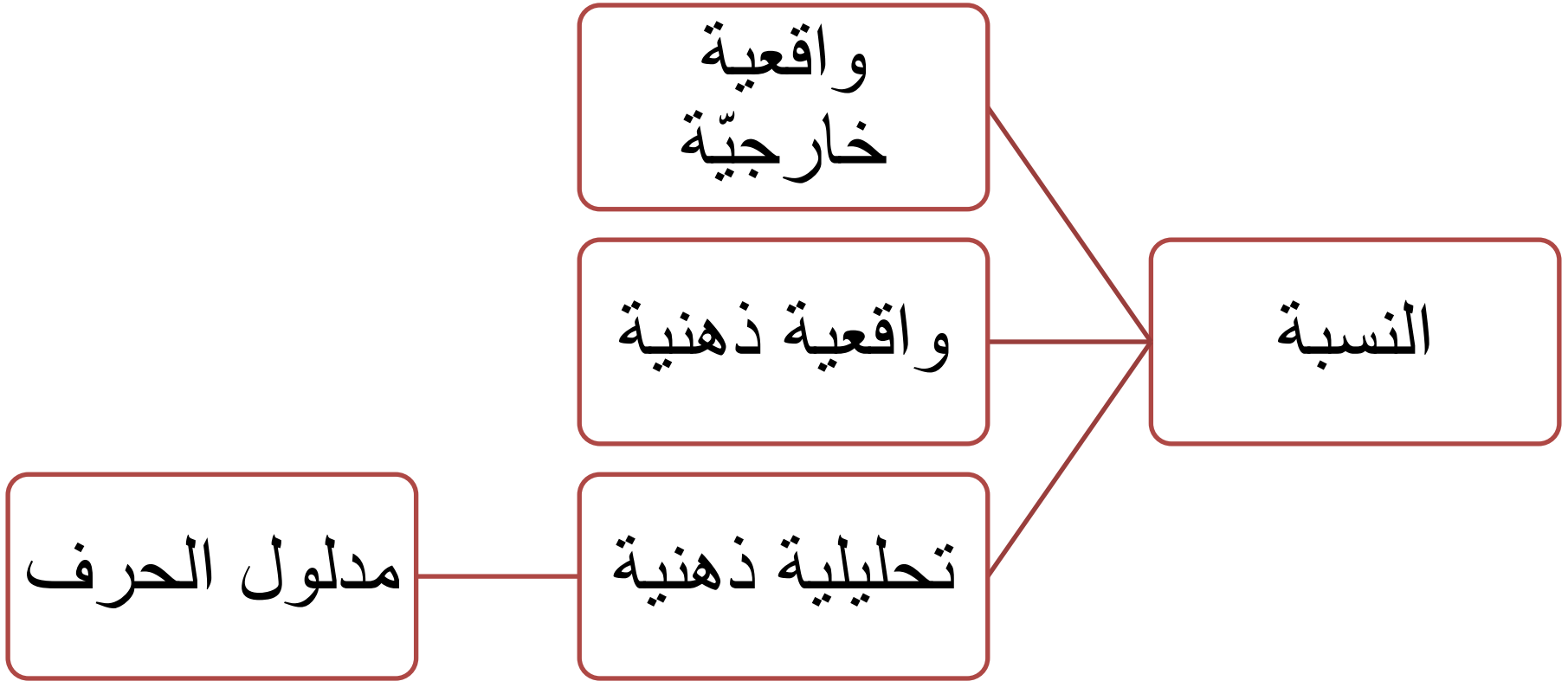
أن الحروف لا
يمكن أن تكون
موضوعة بإزاء
مفهوم النسبة

هذه النسب
الثلاث ليس بينها
جامع ذاتي
ماهوي، و مفهوم
النسبة و إن كان
جامعاً بينها و
لكنه ليس ذاتياً بل
عرضي

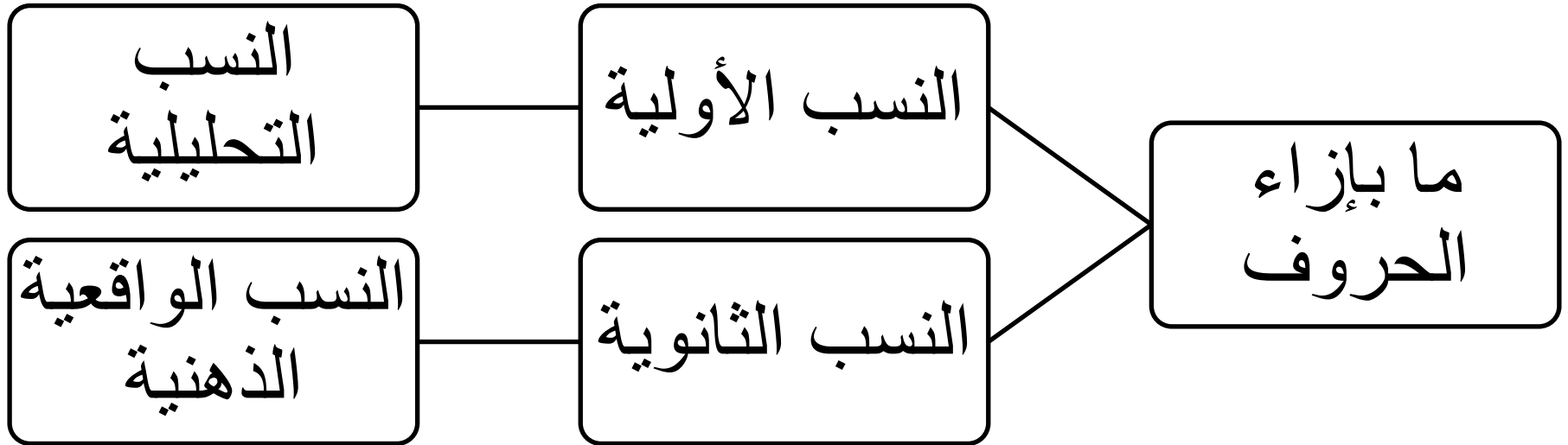
٣- نسبة المعنى الحرفي



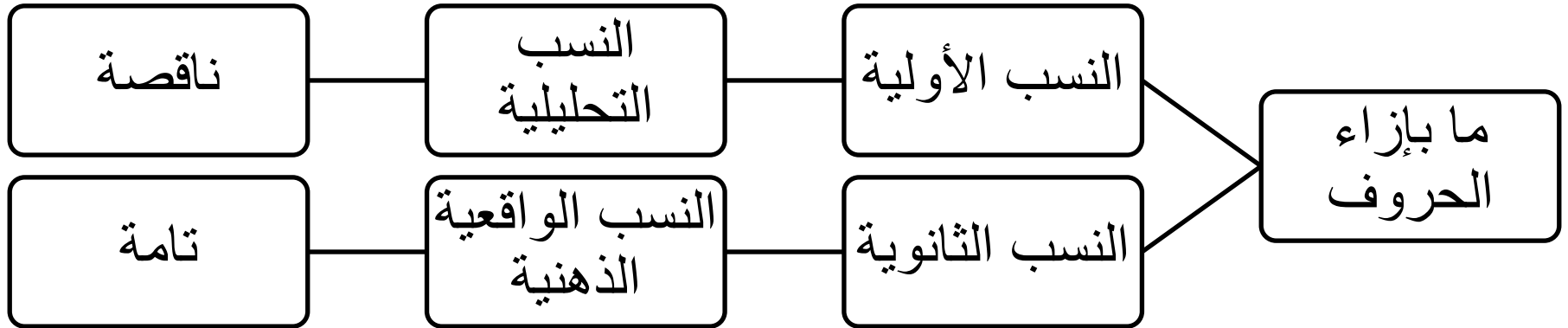
٣- نسبة المعنى الحرفي



٣- نسبة المعنى الحرفي

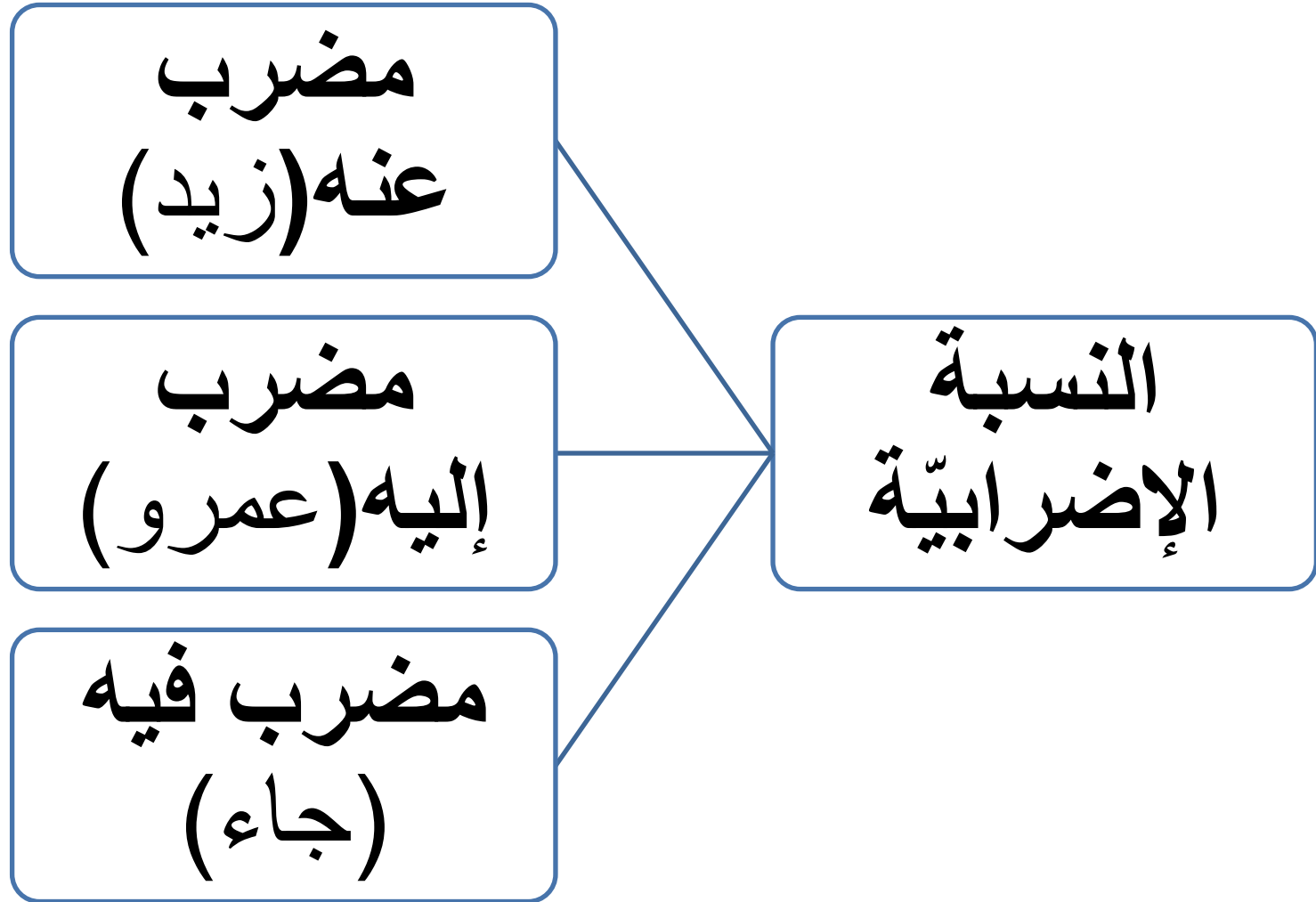


٣- نسبة المعنى الحرفي

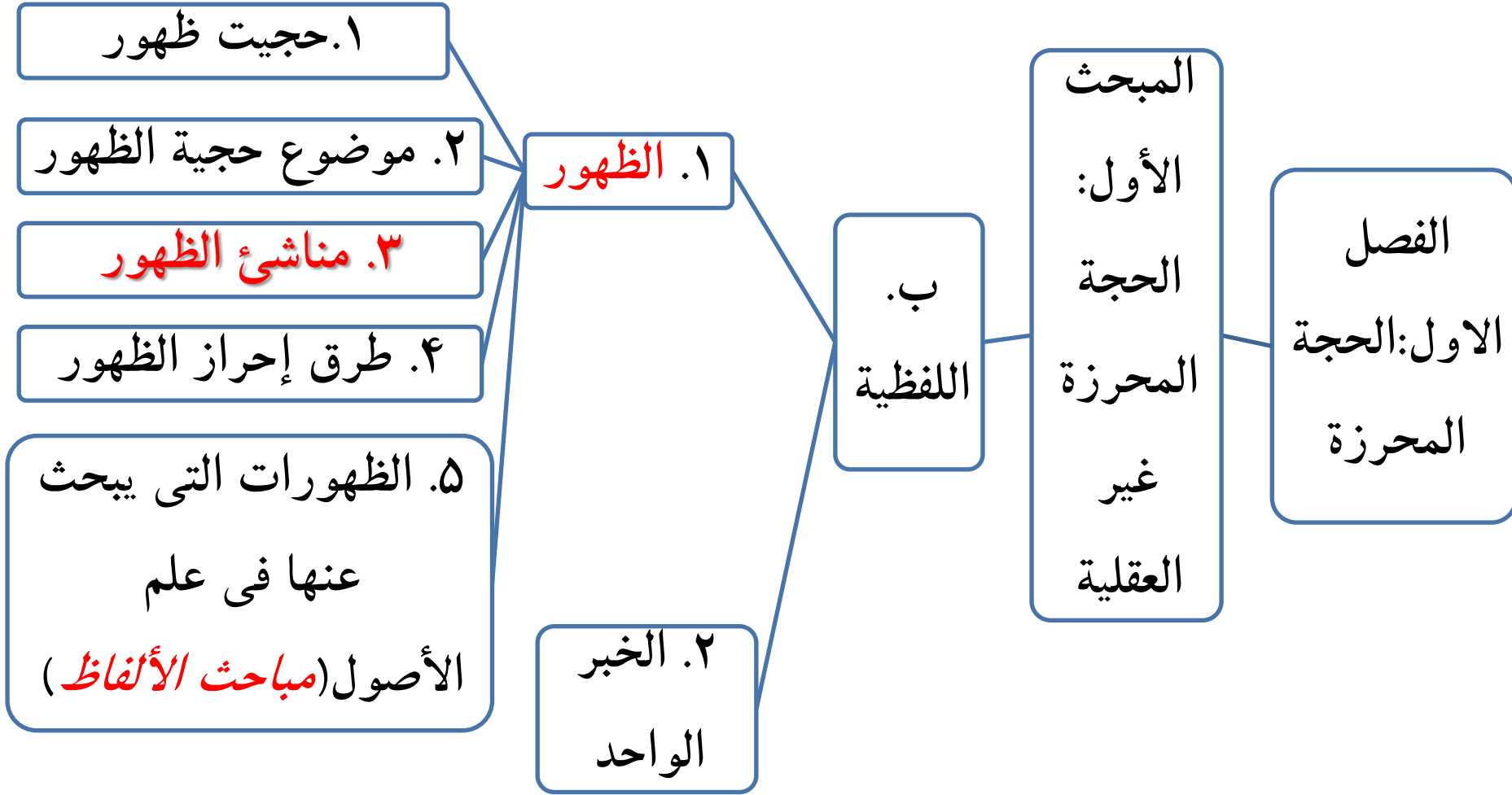


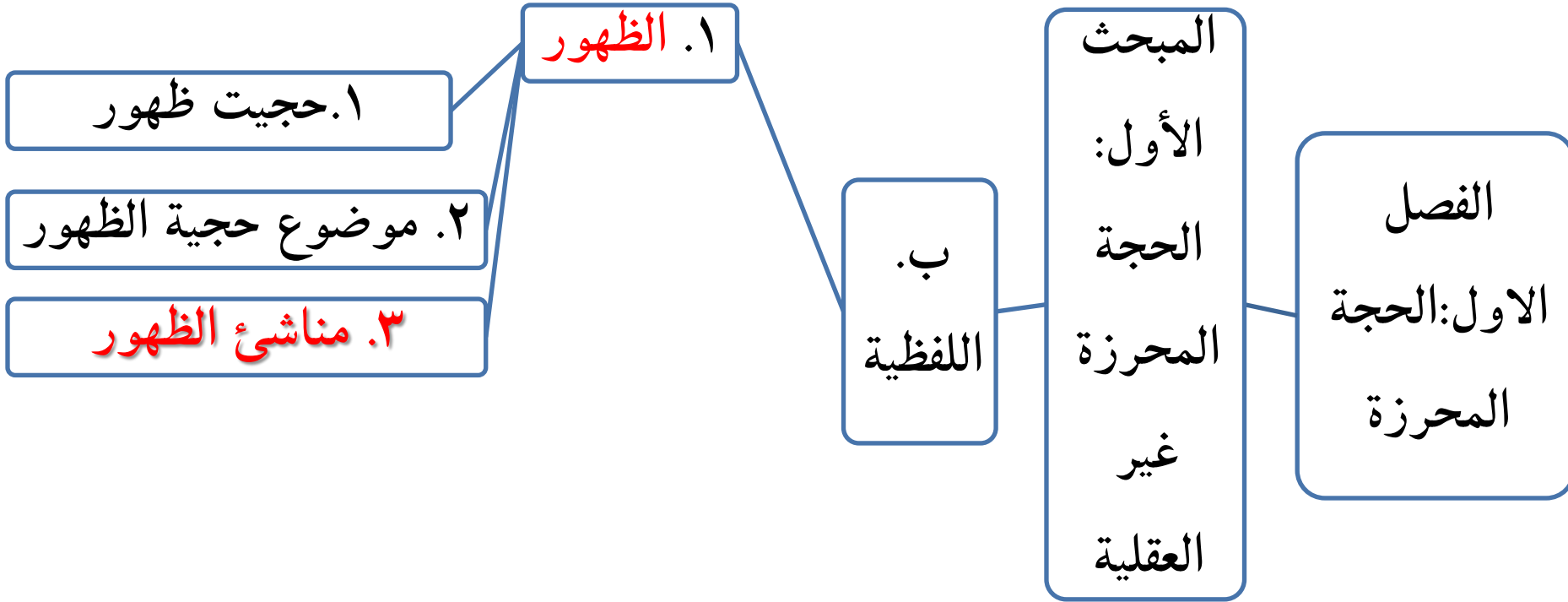
كيف تكون النسبة ناقصة أو تامة؟

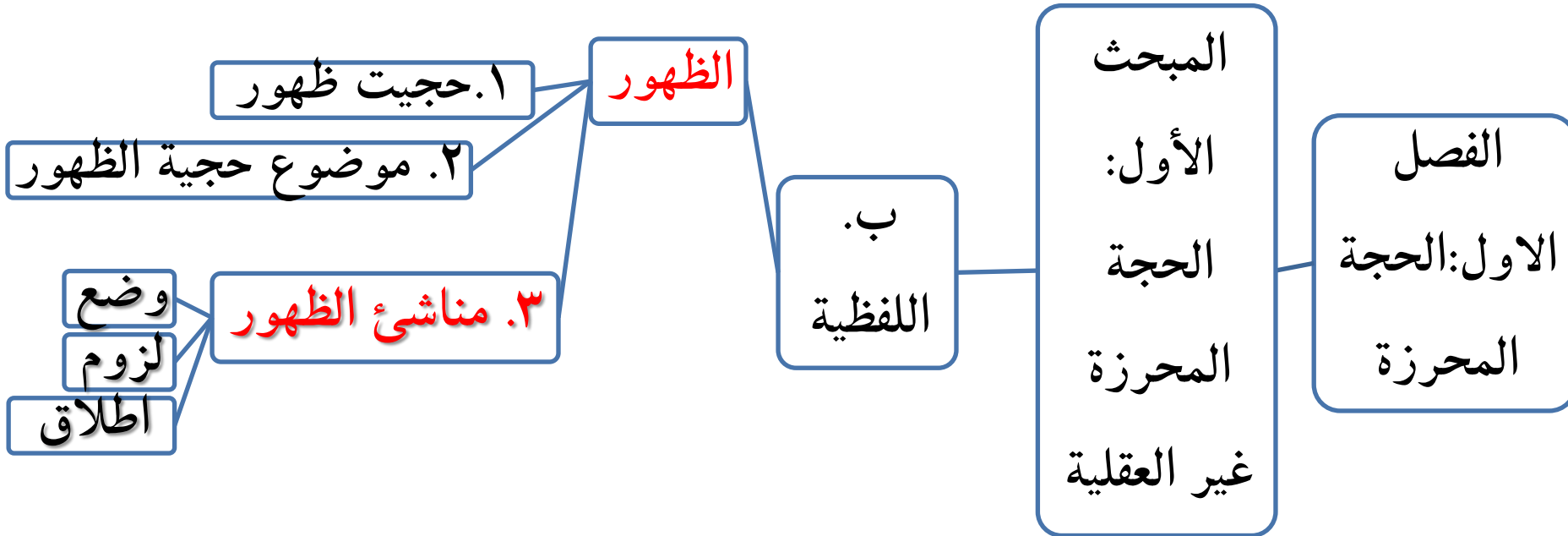
- لا يقال - على هذا الأساس ينبغي أن يكون المدلول في القسم الثاني من الحروف كحروف العطف و الإضراب مدلولاً تاماً يصحّ السكوت عليه كالجمل التامة، لأنها تدلّ على النسب الثانوية التي موطنها الأصلي هو الذهن لا الخارج.
- فإنه يقال - لا شك في دلالة هذا القسم من الحروف أو الهيئات على النسب التامة، إلا أن هذا لا يعنى صحة السكوت عليها بمفردها، بل لا بدّ من الإتيان بأطراف النسبة التامة المفادة بها أيضاً لكي يتمّ المعنى في الذهن و يصحّ السكوت عليه، و هذا واضح.

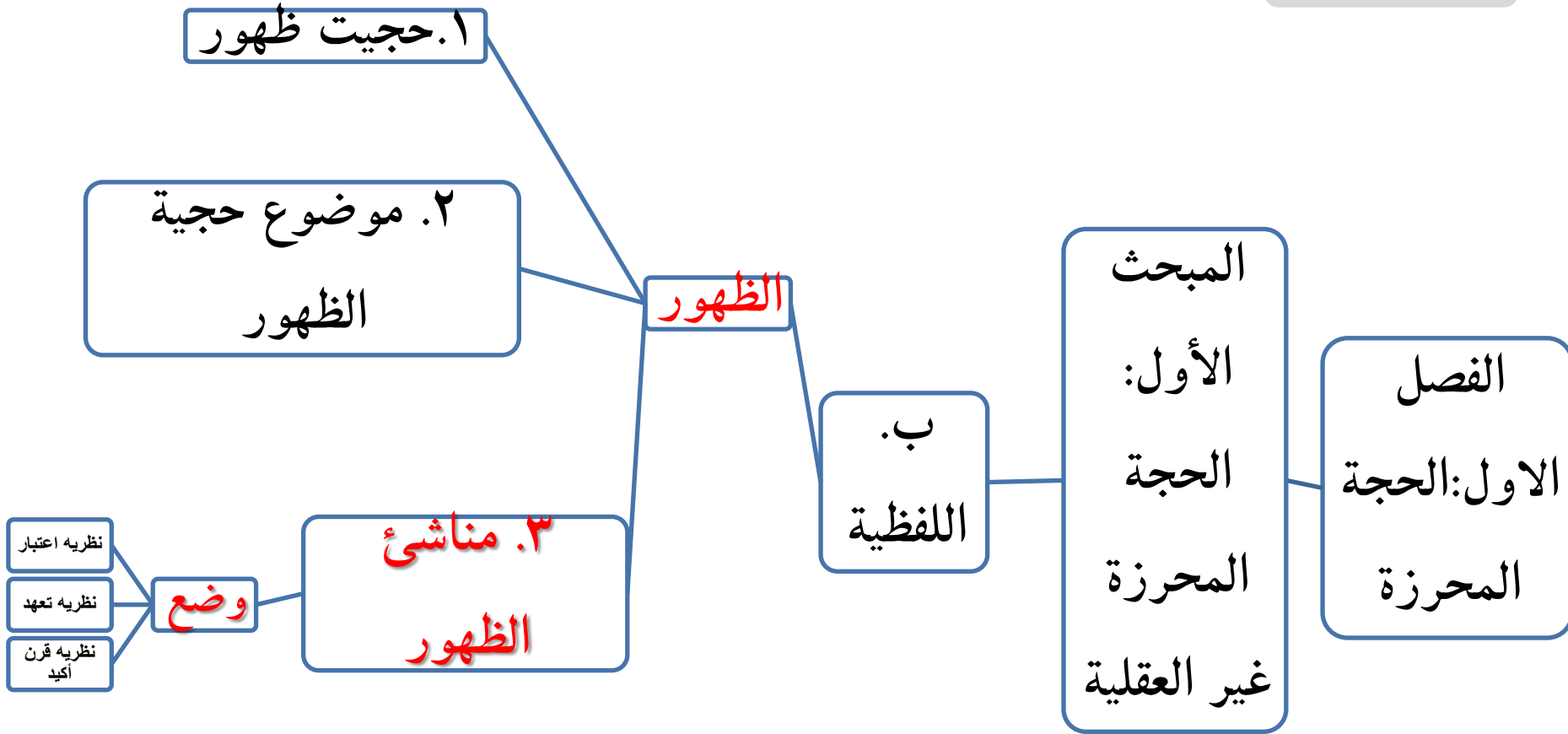


- قلت: السرّ في نقصان ذلك هو: أنّ النسبة الإضرابيّة وإن كانت نسبة واقعيّة، لكنّها نسبة بين ثلاثة امور، لا بين أمرين، فإذا حذف أحد الامور الثلاثة كان من الطبيعيّ أنّ يصبح الكلام ناقصاً،
- فإنّ النسبة الإضرابيّة تحتاج إلى مضرب عنه وهو زيد، ومضرب إليه وهو عمرو، ومضرب فيه وهو الحكم بالمجىء بقوله: جاء؛ فإنّ الإضراب من زيد إلى عمرو لا معنى له إلّا في حكم من الأحكام، كالحكم بالمجىء.

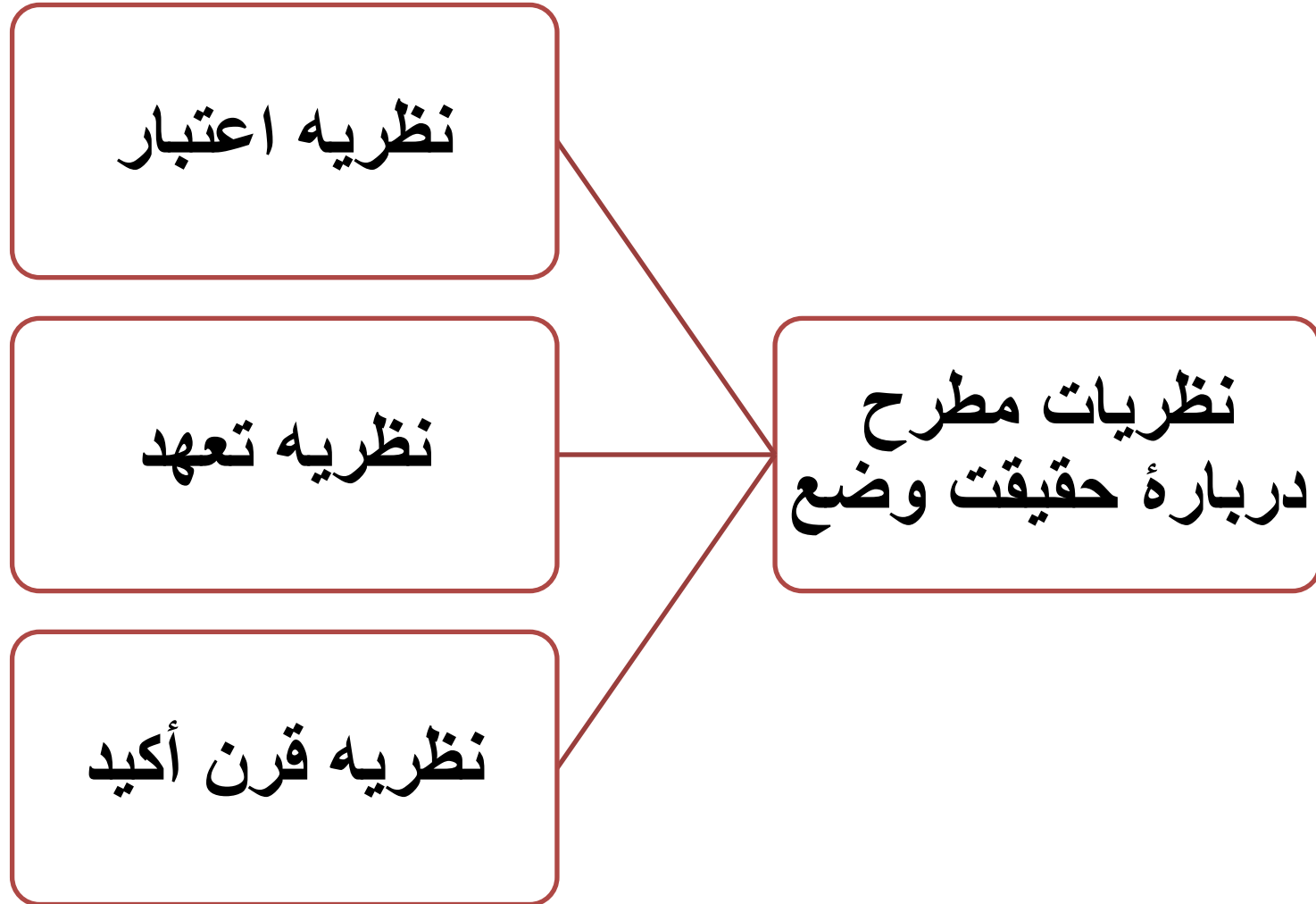




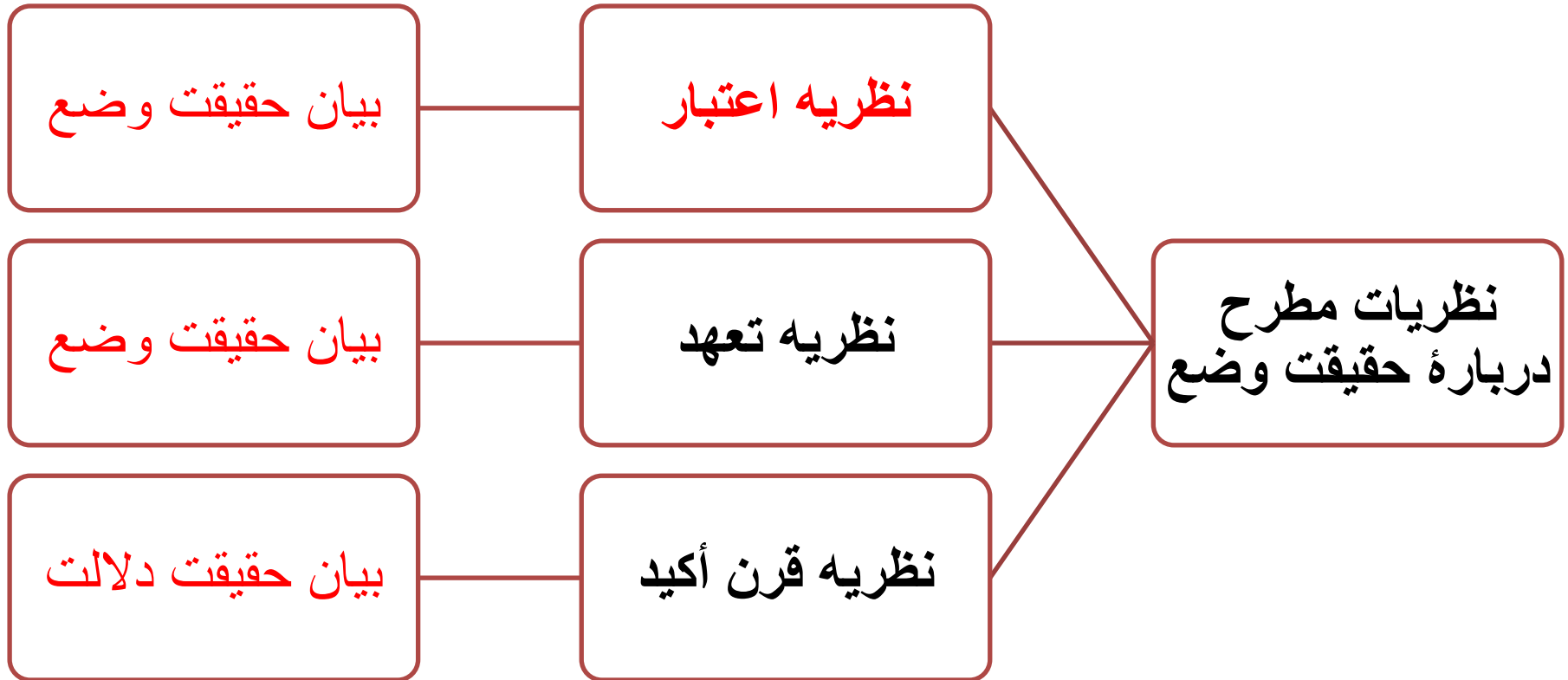




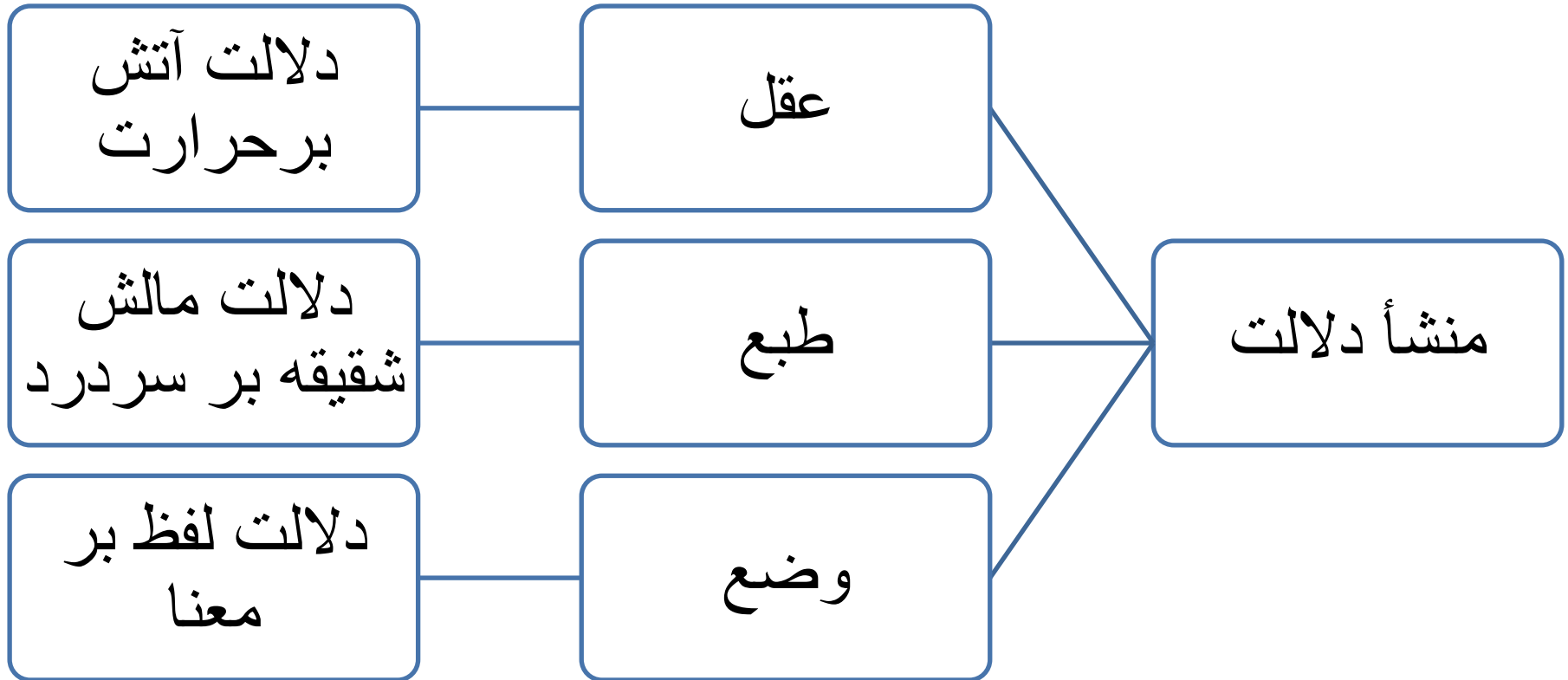
وضع یکی از مناشیء ظهور



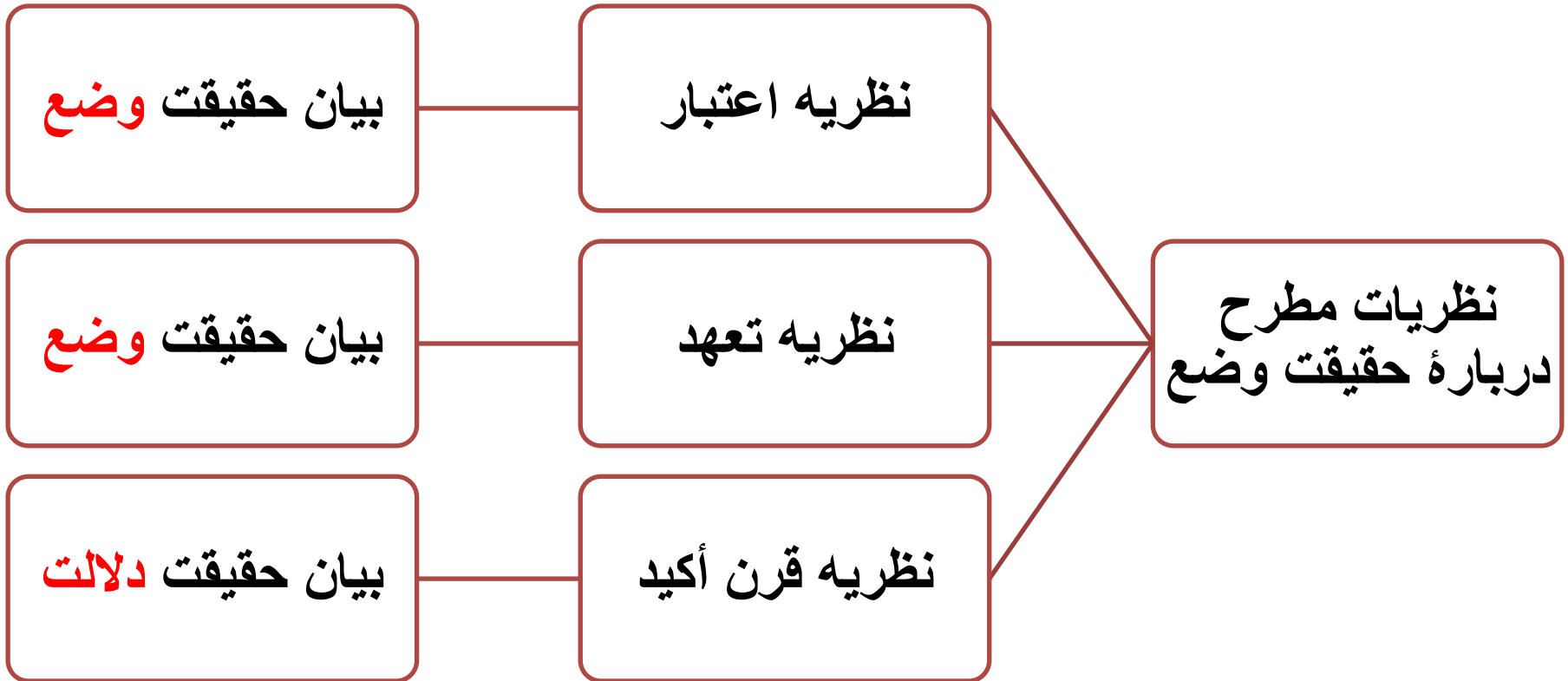
وضع یکی از مناشیء ظهور



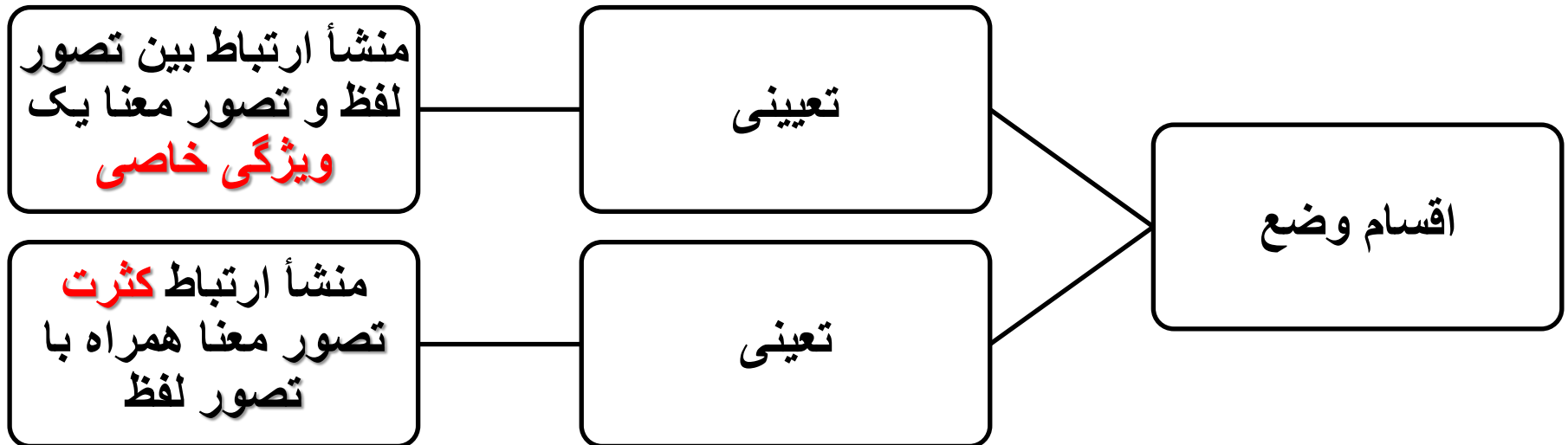
وضع یکی از مناشیء ظهور

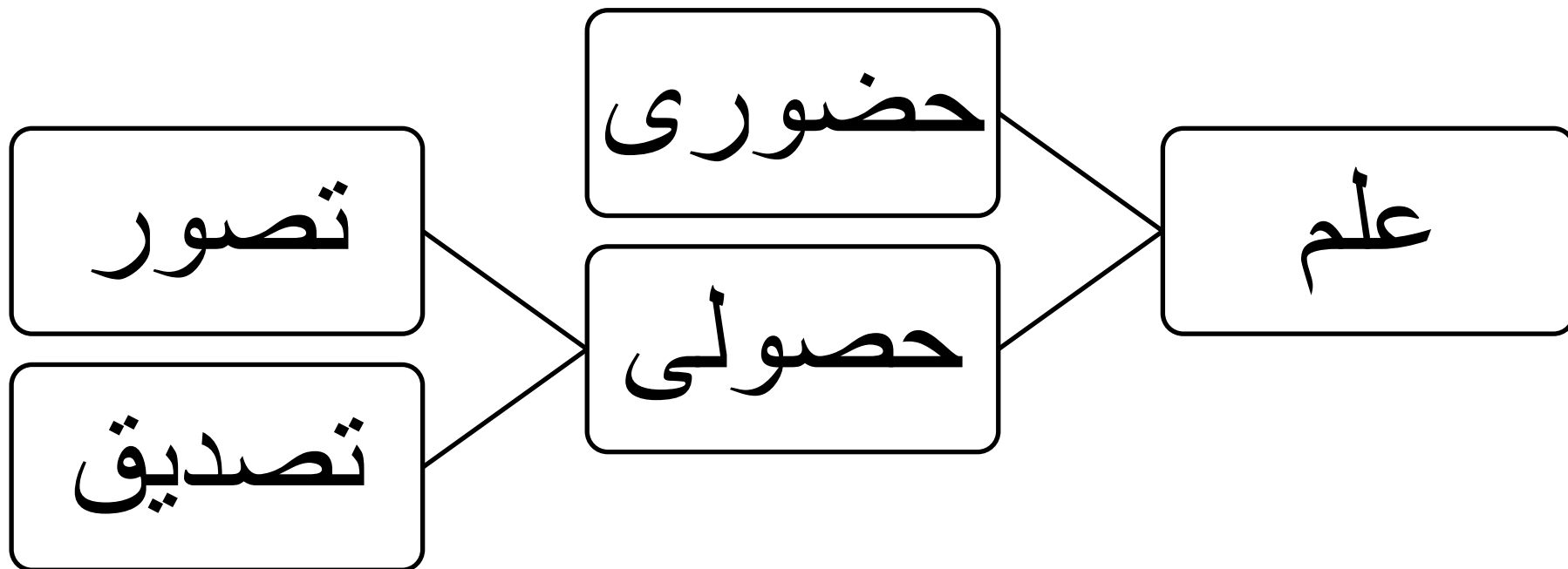


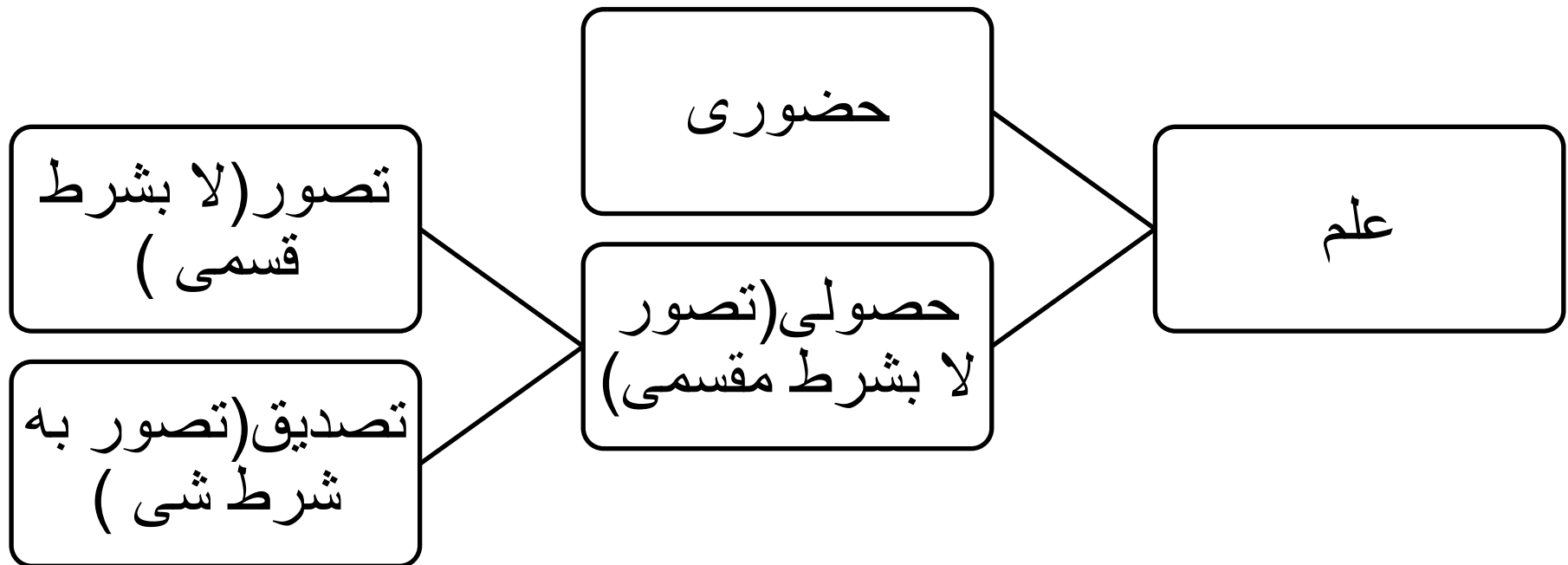
وضع یکی از مناشیء ظهور



وضع یکی از مناشیء ظهور



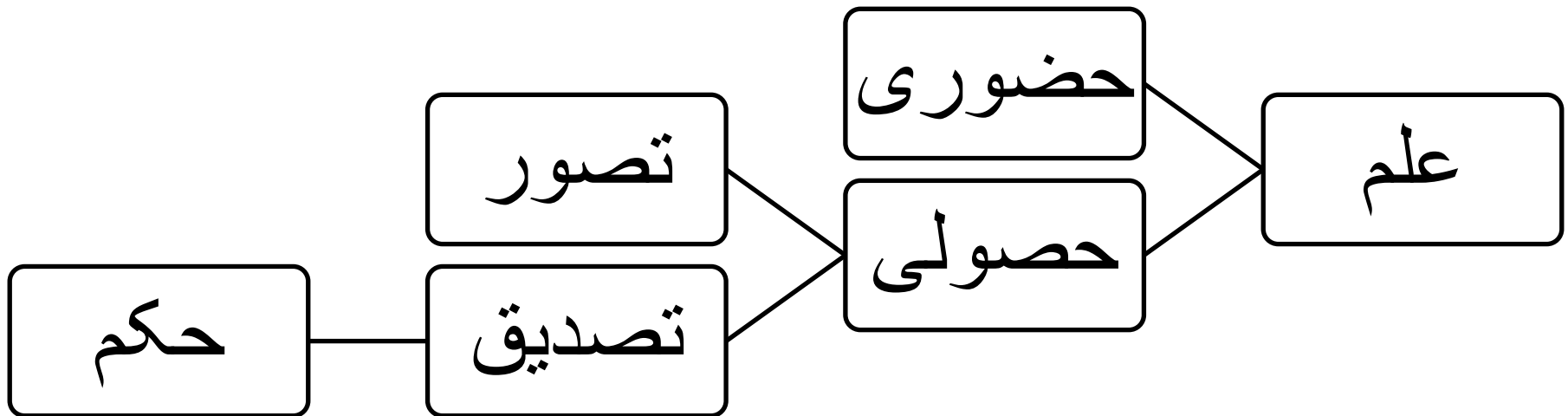




تصور (لا بشرط
قسمی)

تصدیق (تصور
به شرط شی)

حصولی (تصور
لا بشرط مقسمی)



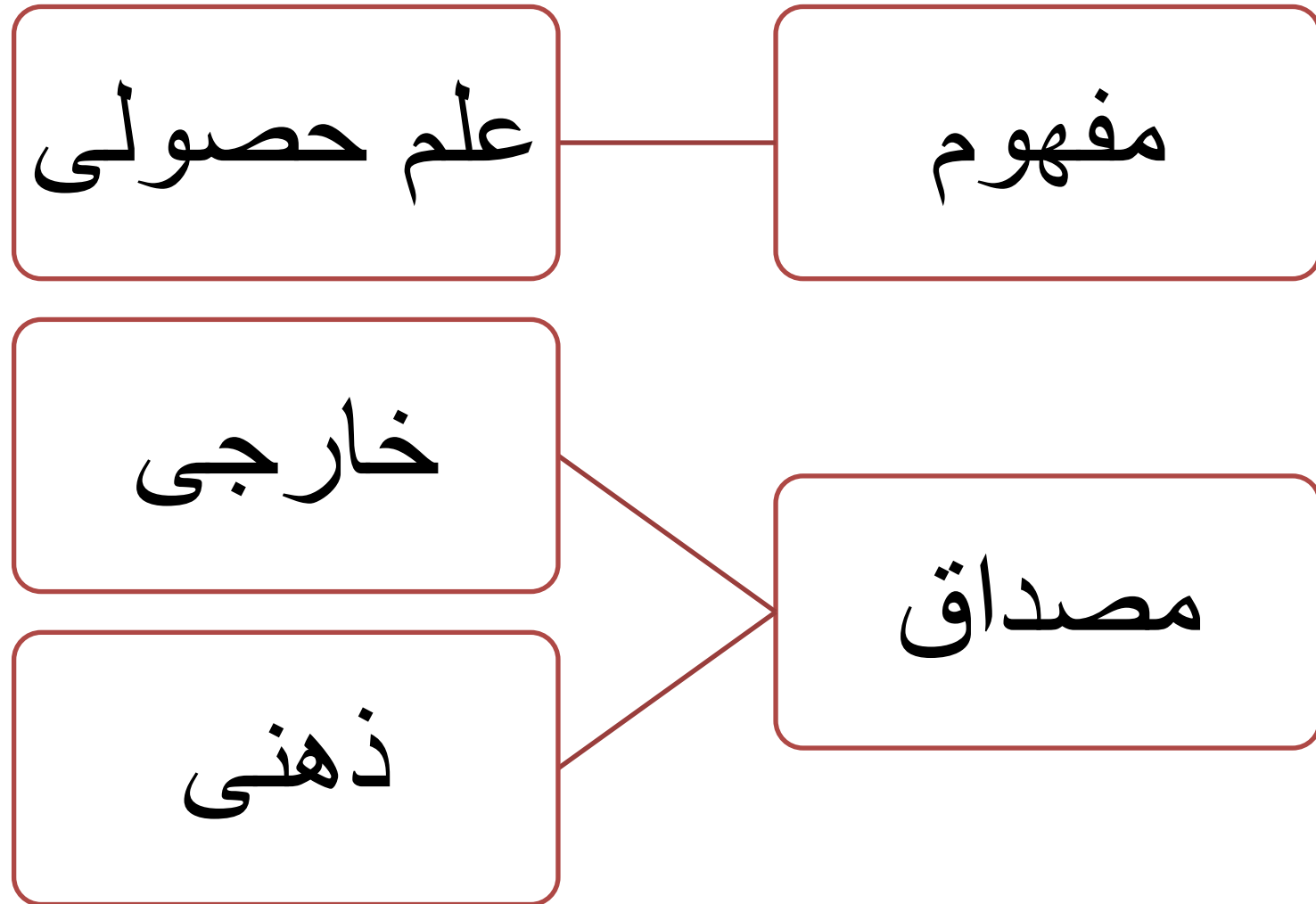
مفهوم

مصادق

علم حصولی

مفهوم

مصادق



تصور و تصدیق

- علم حصولی به دو قسم تصور و تصدیق می‌گردد. و تقسیمش به این دو از باب انقسام جنس، به دو نوع بسیط است، یعنی تصور و تصدیق انواعی هستند که حقیقتشان عاری از ترکیب و اختلاط بوده و تنها در تحلیل عقلی به دو جزء مفهومی، که یکی از اعم و دیگری مساوی با آنهاست، تقسیم می‌گردند.

تصور و تصدیق

- جزء اعم آن دو که جنس آنها را تشکیل می دهد، همان علم حصولی است. و علم حصولی خود چیزی جز تصور لا بشرط مقسمی، نیست.
- در حالیکه تصور قسیم تصدیق، تصور لا بشرط قسمی و خود تصدیق، تصور به شرط شی می باشد.

تصور و تصدیق

- بنابراین تفاوت علم با تصور همان اختلاف مقسم و قسم، یعنی ابهام و تعیین، است. و تفاوت علم با تصدیق نیز در یک تحلیل عقلی آشکار می‌شود که در آن علم نسبت به حکم مطلق و به گونه‌ای مبهم لحاظ شده، در حالیکه تصدیق نسبت به حکم مقید بوده و وجود حکم در آن شرط می‌باشد.

تصور و تصدیق

- پس تصور و تصدیق عین علم بوده و حقیقتشان چیزی جز آن، نیست، هر چند مفهومشان از حیث تحلیل و اعتبارات عقلی متفاوت با مفهوم علم می باشد، یعنی تصور عبارت است از علم، چه همراه با حکم باشد چه نباشد و تصدیق، آن علمی است که همراه با حکم باشد.
- از طرف دیگر تفاوت تصدیق و تصور نیز مربوط به لحاظ و اعتبار عقلی است. به گونه ای که اگر در تصدیق، که تصور به شرط شیء می باشد، ما این شرط را لحاظ نکنیم، تصور خواهد بود. از اینروست که می گوئیم: «تصدیق از یک سو عین تصور و از سوی دیگر قسم آن می باشد.» و هیچ اشکالی در این نیست که یک چیز به دو اعتبار نسبت به چیز دیگری دارای دو حکم متفاوت و بلکه متنافی هم باشد.

تصور و تصدیق

- تصدیق، تصویری است که نسبت به حکم به شرط شی بوده و همراه آن محقق می‌گردد. یعنی تصدیق آن تصویری است که همراه با آن، فعل دیگر نفس که حکم است، وجود دارد.
- به عبارت دیگر، تصدیق، تصویری می‌باشد که در پی آن حکم، یعنی فعل نفس که عبارت از ایقاع یا انتزاع باشد، صورت می‌گیرد و همین استنباع حکم و همراهی و لزوم آن است که، این تصور را از سایر تصورات جدا ساخته و به آن نام «تصدیق» را، می‌دهد.
- بنابراین «حکم» امری است خارج از تصدیق، یعنی هیچ تصدیقی بدون حکم حاصل نمی‌شود، هر چند تصدیق غیر از حکم می‌باشد، پس یعنی تصدیق همان تصور مستتبع و مستلزم حکم است.

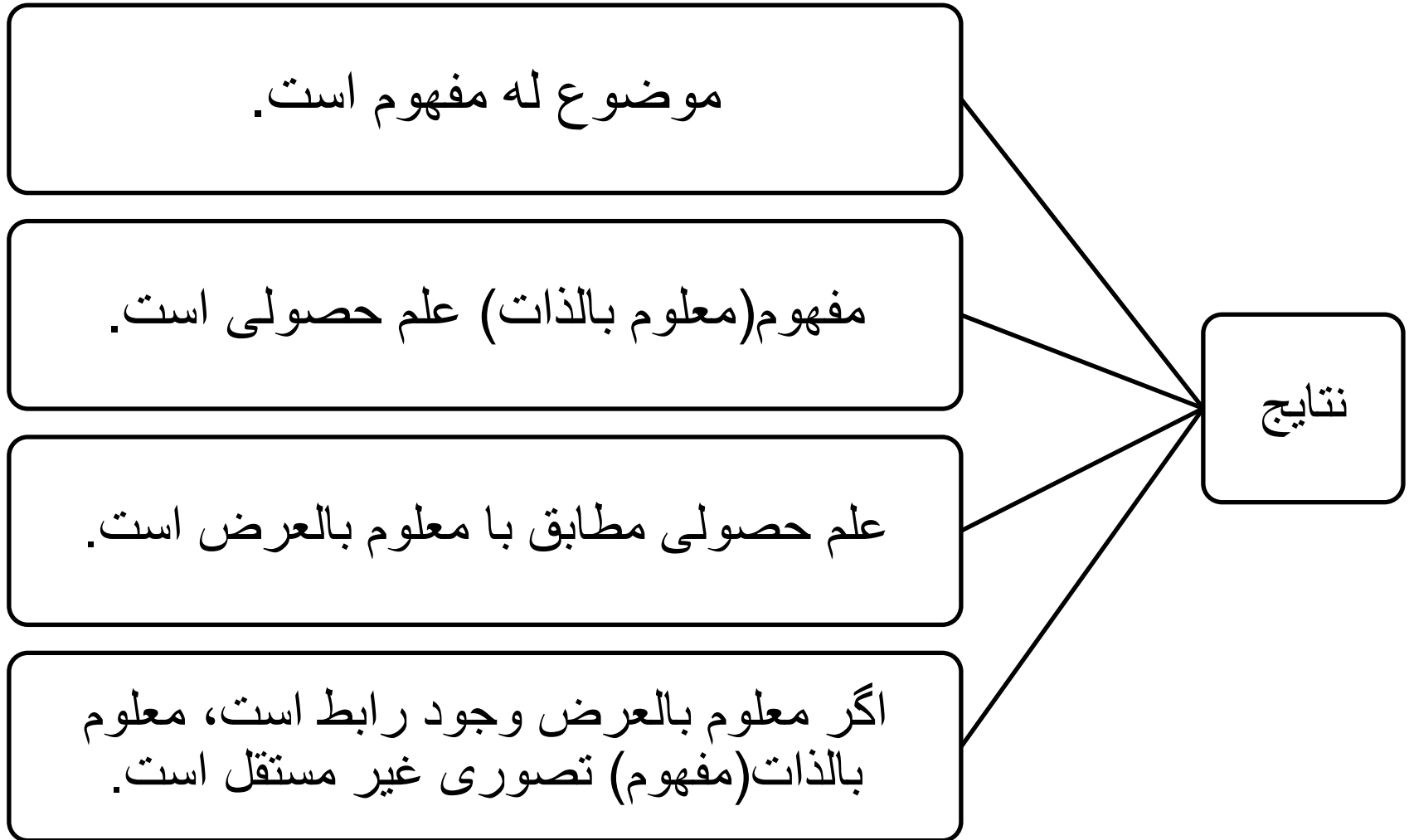
تصور و تصدیق

- در واقع تصدیق یعنی تصور اینکه، چنین نسبتی در واقع و نفس الامر وجود دارد، یا موجود نیست. که لازمه‌ی چنین تصویری، حکم یعنی واقع ساختن یا از میان برداشتن نسبت، خواهد بود.
- مثلاً وقتی تصدیق به حدوث عالم تحقق پیدا می‌کند که، ما تصور کنیم «اینکه عالم حادث است» مطابق با واقع و نفس الامر می‌باشد. یعنی در صحنه واقع و صفحه‌ی نفس الامر نیز، چنین نسبتی بین عالم و حدوث وجود دارد. و لازمه‌ی چنین تصویری حکم به حدوث عالم، یعنی واقع ساختن نسبت بین عالم و حادث، خواهد بود.

تصور و تصدیق

- علم حصولی به دو بخش «تصور و تصدیق» تقسیم می‌گردد، که حقیقت هر یک از دو قسم، مانند مقسم، بسیط بوده و ترکیبی در آن نیست، هر چند در تحلیل عقلی مفهوم هر یک از آن دو به دو پاره تفکیک می‌شود که یک نقطه اشتراک و دیگری موجب تمایز است. مفهوم مشترک بین «تصور و تصدیق» که به منزله‌ی جنس آن دو می‌باشد، همان «علم» خواهد بود و تفاوت آنها در همراهی «حکم» با «تصدیق» و عدم آن در تصور نهفته است و از این رو حکیمان ژرف اندیش تصدیق را به «تصور همراه حکم» تفسیر می‌کنند، که در توضیح آن گفتیم (۵۲۱): در واقع تصدیق یعنی تصور اینکه چنین نسبتی در واقع و نفس الامر وجود دارد یا موجود نیست، که لازمه‌ی چنین تصویری «حکم»، یعنی واقع ساختن یا از میان برداشتن نسبت بین صورت موجود و در ذهن و واقعیت خارجی می‌باشد که به تصدیق خصلت صدق و کذب را ارزانی می‌کند. در حالیکه تصور چنین ویژگی را اقتضاء نمی‌نماید.

- نتایج
- موضوع له مفهوم است.
- مفهوم (معلوم بالذات) علم حصولی است.
- علم حصولی مطابق با معلوم بالعرض است.
- اگر معلوم بالعرض وجود رابط است، معلوم بالذات (مفهوم) تصویری غیر مستقل است.



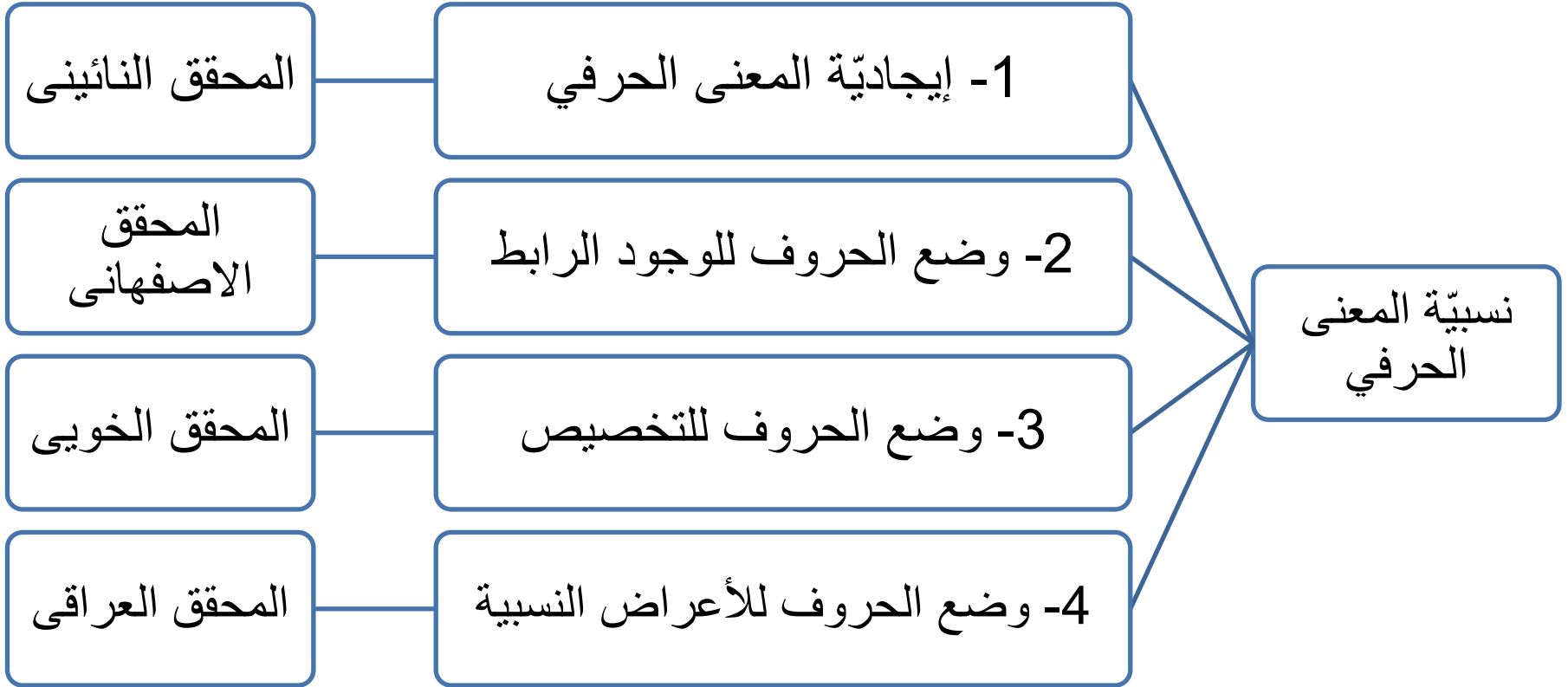
1- إيجاديّة المعنى الحرفي

2- وضع الحروف للوجود الرابط

3- وضع الحروف للتخصيص

4- وضع الحروف للأعراض النسبية

نسبيّة المعنى
الحرفي



٣- نسبة المعنى الحرفي

- و لعلَّ هذا المعنى كان هو المركز لدى السيد الأستاذ- دام ظلّه- فاستنكر بوجوده أن تكون الحروف موضوعة للنسبة الحقيقية عيناً أو ذهنياً،
- فهو لم يكن يرى وجداناً إلا وجوداً ذهنياً واحداً ممّا اضطره إلى أن يدعى وضع الحروف للتخصيص و تضيق دائرة صدق المعاني الاسمية فان كان يقصد من ذلك أن نشأة الذهن البشري تقتضى أن يتضيق الوجودان الخارجيان يندكا في وجود ذهنى واحد يمكن تحليله إلى أركان ثلاثة فهو مطلب صحيح.

٣- نسبة المعنى الحرفي

• و بهذا يمكن إيقاع التصالح بين الاتجاهين الإخطاري و الإيجادي في المعاني الحرفية فلعل القائل بإخطاريتها كأن يقصد إخطارية الحصة الخاصة المستبطنة للنسبة تحليلاً، فإنها إخطارية كإخطارية المعنى الاسمي المطلق فإنه لا فرق بين أن توضع بإزاء الحصة الخاصة اسماً واحداً كالفانوس مثلاً أو الفاظ متعددة كالنار في الزجاج مثلاً و كلما كان الموطن الأصلي للنسبة عالم النفس و حقها الحقيقي في الوجود في هذا العالم، فهي يمكن أن توجد في عالم النفس بوجودها الحقيقي لا بوجود لحاظي تحليلي فقط. و يترتب على ذلك أن النحو الأول من النسبة يعتبر نسبة ناقصة، و النحو الثاني منها يعتبر نسبة تامة.